

جدال یأس و امید در ویران‌شهر "نیما یوشیج" و "بدرشاگرد السیاب"

با تکیه بر دو سروده «سوی شهر خاموش» و «مدینه بلا مطر»

مصطفی جوانرودی*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۹/۰۷/۱۶، تاریخ تصویب: ۹۹/۱۰/۱۷، تاریخ چاپ: بهار و تابستان ۱۴۰۱)

چکیده

ویران‌شهر، جامعه‌ای خیالی است که در آن هرج و مرج به نهایت خود رسیده و امید چندانی به بهبودی آن نیست. نیما یوشیج و بدرشاگرد السیاب دو شاعر پرآوازه‌ی معاصر فارسی و عربی، در پی اعتراض به اوضاع نابسامان جامعه و تلاش در بهبود امور، ویران‌شهری را در قصائد خود با نام «سوی شهر خاموش» و «مدینه بلا مطر» ترسیم می‌کنند. این جستار با بررسی جلوه‌های یأس و امید در کلام دو شاعر به روش توصیفی تحلیلی در پی پاسخ به پرسش ذیل است: عوامل اصلی پیدایش فضای ویران‌شهر در کلام دو شاعر چیست و در جدال یأس و امید، پیروزی نهایی با کیست؟ نگارنده بر این باور است که هر دو شاعر با به تصویر کشیدن فضای جامعه و نشان دادن عوامل اصلی پیدایش ویران‌شهر که همانا ظلم و فساد حاکمان و سکوت و سرخوردگی مردم جامعه است سعی در اصلاح و بیداری ملت داشته‌اند. در جدال یأس و امید، پیروزی نهایی با امید است و هر دو شاعر چشم انتظار تغییر و انقلابی عظیم در جامعه هستند.

واژگان کلیدی: نیما یوشیج، سوی شهر خاموش، ویران‌شهر، بدرشاگرد السیاب، مدینه بلا مطر

* نویسنده مسئول (mjavanrudy@yahoo.com)

۱. مقدمه

ویران‌شهر، شهری است پر از فقر، افسردگی، ظلم، فساد، دروغ و نیرنگ. شهری است که زندگی ساکنانش سراسر حزن است و اندوه و اوضاع مردم بسیار پریشان است و نابسامان. شهری است که بر اثر مجموعه‌ای از عوامل از جمله: ظلم و فساد حاکمان و سکوت و سرخوردگی مردم به فساد و تباهی کشیده شده است و امید چندانی به بهبودی آن نیست.

"ویران‌شهر یا خراب‌آباد، انگاره‌ی پیدایش سرزمین ناخوشایندی است که ساکنان آن در گونه‌ای متفاوت با آرمان‌شهر زندگی می‌کنند و خاستگاه آن، شکست طرح‌های اندیشه‌ورزان و بنیان‌گذاران اندیشه‌ آرمان‌شهر مانند: توماس مور^۱ (سیاستمدار و اندیشمند انگلیسی ۱۵۳۵-۱۴۷۸)، فرانسیس بیکن^۲ (فیلسوف و سیاستمدار انگلیسی ۱۶۲۶-۱۵۶۱)، کارل مارکس^۳ (اقتصاددان و جامعه‌شناس آلمانی) و... در وجود بخشیدن خارجی به این مکان خیالی بود که اسباب پیدایش یک محور اندیشگانی متضاد با آرمان‌شهر را فراهم ساخت." (حیدریان شهری ۸۹).

برخلاف آرمان‌شهر، که سعی دارد جهانی را ترسیم کند که در آن همه چیز در حد اعلی و به بهترین نحو ممکن است، ویران‌شهر مکانی خیالی است که در آن همه چیز به بدترین شکل ممکن است. شهر پر است از فقر، افسردگی، بیماری، فساد، اندوه، پریشانی و... .

اوضاع نابسامان سیاسی و اقتصادی ایران و کشورهای عربی، به‌ویژه عراق، در قرن بیستم و بروز آشفتگی‌ها و تحولات سریع سیاسی و اجتماعی در این کشورها، موجب ظهور خیزش‌های عمومی و مطالبات مدنی جامعه شد. از این میان شاعران و نویسندگان و طبقه‌ی روشنفکر جامعه، پیشگام مبارزات سیاسی و مدنی مردمی بوده و در راه اصلاح و بیداری جامعه و مبارزه با حکام ظالم و مستبد کشور از هیچ کوششی فروگذار نبودند. به دنبال پیروزی‌های کوتاه مدت و ایجاد فضای باز سیاسی و اجتماعی، بارقه‌هایی از امید در دل مردم روشن گشته و طبقه‌ی روشنفکر جامعه، به انجام تحولات مثبت امیدوار می‌گشتند اما این گشایش هیچگاه دوام چندانی نیاورد و هر بار، پس از گذشت اندک زمانی، با سرکوب شدید مردم و ایجاد رعب و وحشت عمومی، همه چیز به حالت قبل بازگشته و امیدها به یأس و نومیدی بدل می‌گشت. طبیعی است که پس از تکرار چند باره‌ی این وضعیت، موجی از ناامیدی سراسر جامعه و به‌ویژه طبقه‌ی روشنفکر آن را در بر بگیرد و آنان را از ادامه‌ی راه ناامید کند. اما تاریخ نشان داده

^۱-Tomas Mor

^۲-Francis Bacon

^۳- Karl Marx

که عدالت خواهان و مبارزان حقیقی راه آزادی، هیچگاه تسلیم زور و جور حاکمان نگشته و تا رسیدن به سر منزل مقصود، دست از مبارزه نمی‌کشند. آنان امیدوار به پیروزی نهایی هستند و سعی می‌کنند مردم را از مسائل و مشکلات جامعه آگاه کنند. شاعر و نویسنده‌ی مصلح، سعی دارد علاوه بر به تصویر کشیدن وضعیت نابسامان جامعه‌ی خویش، علل اصلی ضعف و نابودی ملت را به‌خوبی نشان داده، تمام تلاش خود را در بیداری مردم و خیزش آنها علیه جور و فساد حاکمان به‌کار گیرد.

آنچه شایسته‌ی توجه است اینکه هر دو اندیشه‌ی "آرمان‌شهر" و "ویران‌شهر"، می‌تواند بستری برای بیان تفکرات اصلاحی و حتی انقلابی شاعر باشد. بدین‌گونه که شاعران آرمان‌شهر با تصویری خیالی از مدینه‌ی فاضله در شعر خود و "با ناخرسندی از اوضاع نابسامان سیاسی و اقتصادی جامعه‌ی خویش، شرایط عینی پیرامون خود را با آرمان‌های ذهنی خود در تضاد می‌بینند و با ارائه‌ی راهکار و طرح برون‌رفت از وضعیت موجود، دیگران را نیز به تغییر و دگرگونی تشویق می‌کنند" (کریمی ۵۱۶) و شاعران ویران‌شهر نیز با تصویری حقیقی از مشکلات شهر خود، سعی در بیان اوضاع پریشان مردم داشته، در نهایت جامعه را به سوی تغییر اوضاع رهنمون می‌سازند. بدیگر سخن می‌توان گفت که شاعران ویران‌شهر هم به نوعی آرمان‌شهرگرا هستند. نمونه روشن این مطلب را می‌توان در شعر "شهر سنگستان" اخوان ثالث که نمونه‌ی برجسته‌ی اشعار ویران‌شهر فارسی است مشاهده نمود. "اخوان با یادآوری گذشته-ی شاهزاده از زبان کبوتران، خاطرات خود را تداعی می‌کند. گذشته‌ای که امید تکرار آن در آینده نیز هست و شاهزاده می‌کوشد دوباره آن را به‌دست آورد... در واقع توصیف شهر پیش از هجوم دزدان، نوشتار آشنای آشکاری است که حسرت شاعر برای رسیدن به موقعیت توصیف شده را دارد. گرچه میل به گذشته در آن به ذهن می‌رسد اما می‌تواند نوعی آرمان‌شهر نیز باشد که شاعر آرزو دارد آن را ببیند و در آن زندگی کند." (نجفی ۶۲۴)

نیمایوشیخ و بدرشاگرد السیاب نیز با نمایش دقیق و روشن اوضاع زمانه‌ی خود و وضعیت پریشان و نابسامان مردم جامعه و ظلم و ستم حاکمان در دو قصیده‌ی "سوی شهر خاموش" و "مدینه بلامطر"، سعی در آگاهی و بیداری مردم از خواب غفلت داشته، تلاش می‌کردند بذریع امید در دل مردم بکارند و آنان را نسبت به تغییر و تحولی عظیم و شاید انقلابی بزرگ توسط آنان یا نسل آینده امیدوار کنند. از این‌روست هرچا سخن از زشتی و پلیدی به میان می‌آید پس از آن امیدی زنده می‌شود و شهر از وجود شر و تباهی پاک می‌گردد. و هرچا صحبت از

سرخوردگی و خواب مردم جامعه است پس از آن بارقه‌هایی از هوشیاری و بیداری عمومی خود را می‌نمایاند. اینگونه است که نهایت هر دو قصیده امید است و خوشبینی و آرزوهایی که به آگاهی و هوشیاری مردم و بیداری کودکان و آیندگان گره خورده است.

آنچه اهمیت پژوهش پیش‌رو را نشان می‌دهد ضرورت آشنایی مخاطبان و علاقمندان ادبیات معاصر عربی و فارسی با وضعیت و فضای مشابه سیاسی حاکم بر ایران و عراق قرن بیستم و چگونگی بازتاب آن در ادبیات شاعران و نویسندگان این سرزمین‌هاست. به دیگر سخن می‌توان گفت تشابه فضای سیاسی و اجتماعی این دو کشور بر فضای ادبی آن نیز تأثیر گذاشته و در موارد متعددی، هم‌نوایی و تشابه فکری و ادبی بسیاری میان ادیبان و نویسندگان این کشورها وجود دارد.

آب در ظروف مرتبته در یک سطح قرار می‌گیرد. آنچه در این صد ساله در شعر عرب اتفاق افتاده است عیناً در شعر فارسی نیز روی داده است، با تفاوت‌های مختصری که برخاسته از شرایط متفاوت فرهنگ‌ها و ساختارهای حیات این دو قوم است. تأثیر پذیری پروین و بهار و ایرج، با تفاوت‌هایی، همان تأثیر پذیری نسل شوقی و ایلیا ابو ماضی است و تأثیر پذیری فروغ و شاملو و سپهری، همان تأثیر پذیری‌های نسل خلیل الحاوی و البیاتی و ادونیس است. با فریادی که محمود درویش بر آورده... همه خردمندان و شیفتگان فرهنگ ایرانی نیز هم صدایی خواهند داشت... می‌بینید که با اندک تفاوتی، تمامی آنچه در شعر عرب در قرن بیستم اتفاق افتاده است، در شعر فارسی نیز نظیری دارد. سخن از موج عمومی و جریان‌های اصلی ساخت و صورت‌های شعری است و نه بحث از این که چه کسی (واو) را، نخستین بار، به اول مصراع برد و چه کسی برای نخستین بار (واو) را در آخر مصراع نشانید. یا چه کسی به تقلید از طرزی افشار، شاعر ایرانی قرن یازدهم، نخستین بار مصدر (اوییدن) را در نوشته‌اش به کار برده و چه کسی مصدر (توئیدن) را و (شمائیدن) را... در آن سوی این بحث‌های لوس کودکانه، چشم انداز عمومی شعر فارسی و عربی، در این قرن، یکی است و بسیار طبیعی است که آب در ظروف مرتبته در یک سطح قرار گیرد." (شفیعی کدکنی ۱۵)

نیما و سیاب، پیشگامان شعر نو در ادب معاصر فارسی و عربی، در اوج این تشابه فکری و ادبی‌اند و در زمینه‌های گوناگونی مورد توجه و بررسی ادیبان و پژوهش‌گران حوزه‌ی نقد و ادبیات تطبیقی بوده و خواهند بود. صاحب کتاب "شعر معاصر عرب" می‌گوید: "کاری که سیاب در شعر عربی سال‌های پس از جنگ دوم کرده است، بی‌شبهت به کار نیما یوشیج نیست

و من بی آن که هیچ دلیل مشخصی داشته باشم، نمی‌دانم چرا تصور می‌کنم که السیاب تأثیری از نیما و شعر آزاد فارسی داشته است" (۱۶۳).

با تأمل در دو سروده‌ی "سوی شهر خاموش" و "مدینه بلامطر"، درمی‌یابیم که فضای سیاسی و ادبی حاکم بر فکر و اندیشه‌ی دو نویسنده تا چه اندازه به هم نزدیک بوده، و چگونه توانسته است بر گفتار و چارچوب و حتی عنوان دو سروده تأثیر بگذارد.

هر دو شاعر در عنوان سروده‌ی خود از "شهر" استفاده می‌کنند. شهری که ویران، و زندگی بر ساکنانش سخت شده است. ویران‌شهری که در یک سروده، "خاموش" و در دیگری "بدون باران" است؛ اما در هر دو نابسامانی یکسان است. ویران‌شهری که سراسر غربت است و ترس و قحطی و گرسنگی و...

این دو سروده علاوه بر عنوان، از جهاتی دیگر نیز به هم شبیه‌اند. در هر دو، ابتدا سخن از شهر است و توصیف انواع مشکلات و ناملايمات آن. وضعیت پریشان و بی‌سامان مردم ستم‌دیده و ظلم و جور حاکمان. اما آنچه در ادامه می‌بینیم امید به آینده است و نسل جدید. در هر دو سروده، شاعر چشم‌انتظار انقلابی عظیم است و نگاهش به کاروانی است که از دور پیدا و به سوی شهر خاموش در حرکت است و می‌آید تا همچون صبح سفید بر تاریکی شهر فایق آید. نگاهش به ابری است که به سوی بابل در حرکت است و با بارش فراوان خود، گناهان او را می‌شوید. به دیگر سخن، اگرچه هر دو شاعر در ابتدای سروده‌ی خود از ناامیدی و مشکلات شهر می‌گویند اما در ادامه و در جدال نفس‌گیر یأس و امید، جانب امید را گرفته و نوید پیروزی به خود و مردم ستم‌دیده‌ی جامعه می‌دهند.

آنچه گفته شد دلیل انتخاب این دو شاعر و سروده‌های "سوی شهر خاموش" و "مدینه بلامطر" به عنوان موضوع بحث این جستار بود. هدف اصلی نگارنده بررسی جلوه‌های یأس و امید در کلام دو شاعر و تبیین وضعیت شناوری است که دو شاعر در شرایط مختلف و در جدال نفس‌گیر یأس و امید با آن دست به گریبان‌اند. آشنایی مخاطب با وضعیت حاکم بر ویران‌شهر نیما و سیاب و چگونگی بازتاب آن در ادبیات دو شاعر، با روش توصیفی تحلیلی، توصیف فضای سیاسی و ادبی حاکم بر دو سروده و تحلیل ادبی جلوه‌ها و نشانه‌های یأس و امید از ابتدا تا انتهای قصیده، مورد نظر و هدف نگارنده این مقال بوده است.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

از آنجا که نیمایوشیج پدید آورنده‌ی قالبی نو در ادبیات فارسی است و او را پدر شعر نو می‌نامند، بدیهی است که درباره‌ی زندگی و اشعار او کارهای زیادی انجام گرفته باشد، از طرف دیگر بدر شاگرد سیاب نیز پدر شعر نو عربی به حساب می‌آید و طبیعتاً مورد اهتمام ادیبان و پژوهش‌گران متعددی قرار گرفته است. از میان کارهای بسیاری که به زندگی و آثار این دو شاعر شناخته‌شده پرداخته است تعدادی از آنها ارتباط بیشتری با کار پیش‌رو داشته و در مواردی زمینه‌ساز بعضی از مباحث ارائه‌شده در این جستارند که برای نمونه می‌توان به مقاله‌های زیر اشاره کرد:

■ معروف، و ویسی (۱۳۹۱)، در اثر خود با عنوان "بررسی تطبیقی مفهوم نمادین باران در شعر سیاب و اخوان ثالث" به شرح و تحلیل مفهوم مجازی باران در اشعار سیاب و اخوان ثالث پرداخته‌اند.

■ محمدرضایی، و آرمان (۱۳۸۷)، در مقاله‌ی خود با عنوان "بررسی تطبیقی اشعار بدر شاگرد و نیمایوشیج" پس از شرح مختصر زندگانی و بررسی روحیات مشابه و زبان شعری یکسان دو شاعر نوگرای معاصر فارسی؛ نیمایوشیج و بدر شاگرد سیاب، به بیان شاخص‌های بارز شعری دو شاعر از جمله: تنهایی، غربت، طبیعت‌گرایی و... پرداخته، سپس رمزگرایی اجتماعی در اشعار ایشان را که همچون ابزاری برای بیان دردهای اجتماعی و سکوت و خفقان دوران استبداد به‌کار گرفته شده بررسی نمودند.

■ رجبی (۱۳۹۰)، در اثر خود با عنوان "مرگ زندگی بخش در شعر بدر شاگرد سیاب و نیمایوشیج" به بیان دیدگاه‌های مختلف در مورد مرگ پرداخته، سپس مفهوم مرگ را در شعر و اندیشه‌ی دو شاعر معاصر فارسی و عربی؛ سیاب و نیما، بررسی نموده و به این نتیجه رسیده است که آنها زندگی توأم با ذلت را مطلقاً نمی‌پذیرند و مرگی را که باعث تداوم زندگی شود می‌ستایند و تصویر جدیدی از مرگ ارائه می‌دهند که با عنوان «مرگ زندگی بخش» تعریف می‌شود.

■ نظری منظم، و رحیمی (۱۳۹۷)، در اثر خود با عنوان "جمالیة الملامح الاسلوبیة فی قصیة مدینة بلامطر لبدرشاگرد سیاب" به توصیف و تحلیل برجسته‌ترین ویژگی‌های سبکی بدر شاگرد سیاب در سروده‌ی "مدینه بلامطر" پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که شاعر، سروده‌ی خود را در یک فضای افسانه‌ای شکل داده و از این رهگذر، دلهره‌ها و دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی خود را بیان داشته است. ایشان در مقاله‌ی خود میزان سازگاری بین فرم و معنا را

مورد بررسی قرار داده و بر این باورند که سیاب از واژگان کاربردی در این شعر استفاده کرده است تا مفهوم کلی شعر را ارائه دهد.

■ حیدریان شهری، و صدیقی (۱۳۹۱)، در مقاله‌ی خود با عنوان "نشانه‌هایی از ویران‌شهر در شعر خلیل حاوی" به بررسی مفهوم دیس توپیا و عناصر و مؤلفه‌های شکل دهنده‌ی فضای ویران‌شهر در سروده‌های خلیل حاوی پرداخته است.

مطالعه و بررسی کارهای انجام‌شده، حاکی از آن است که تاکنون پژوهش مستقلی درباره موضوع این جستار که هدف آن بررسی جدال یأس و امید در فکر و اندیشه‌ی نیما و سیاب با تکیه بر دو سروده "سوی شهر خاموش" و "مدینه بلامطر" است صورت نگرفته است. محمدرضایی، و رجبی هرکدام از جنبه‌هایی به تطبیق اشعار نیما و سیاب پرداخته و در مباحث کلی، تا حدی کمک‌کار نگارنده‌ی این سطور بوده‌اند اما در مورد دو سروده‌ی پژوهش پیش‌رو و مباحث تحلیلی آن کاری صورت نداده‌اند. نظری منظم، و معروف با بررسی اشعار سیاب و تاکید بر مفهوم باران و قصیده‌ی "مدینه بلامطر" توانستند زمینه‌ی مناسبی برای برخی از مباحث مربوط به سیاب فراهم نمایند اما جای کار بسیاری در این زمینه و به‌ویژه در بحث نیما و سروده‌ی "سوی شهر خاموش" باقی گذاشتند. در میان مقالاتی که به بحث ویران‌شهر در آثار و اشعار ادیبان و شاعران مختلف پرداخته بودند مقاله‌ی حیدریان شهری، باتوجه به نگاه جزئی و دقیق به موضوع ویران‌شهر و تسلسل منطقی مطالب این مقاله، توانست در اسلوب و دسته‌بندی منظم مباحث مربوط به نشانه‌های ویران‌شهر مورد استفاده این پژوهش قرار گیرد.

هم‌چنان که در بالا نیز اشاره شد تاکنون بررسی جدال یأس و امید در فکر و اندیشه‌ی نیما و سیاب با تکیه بر دو سروده "سوی شهر خاموش" و "مدینه بلامطر" مورد پژوهش هیچ مقاله‌ای نبوده است و این جستار بر آن است تا ضمن بررسی این دو اثر و ذکر جلوه‌های یأس و امید در هر کدام، به نکات جدیدی دست یابد.

۳. ویران‌شهر و نشانه‌های آن در سروده‌ی دو شاعر

"ویران‌شهر، خراب‌آباد، خرابستان، شهر پلید، شهر اهریمنی و یا به روایت اخوان ثالث "شهر سنگستان"، در ادب فارسی و المدینة الباطلة، المدینة الخاطفة، المدینة الفاسدة و المدینة الرذیلة در ادب عربی، معادل واژه‌ی "Dystopia" به معنای مکان بد یا ضد یوتوپیا (utopia)،

تصویرگر دنیای تخیلی ناخوشایندی است که دستاوردهای شوم نظام‌های اجتماعی، سیاسی و تکنولوژیکی را به منصفی ظهور می‌گذارد. از مشهورترین آثار ویران‌شهری در حوزه ادبیات، می‌توان به "دشت سترون" تی.اس.الیوت (Thomas Srearns Eliot) نویسنده و شاعر برجسته‌ی انگلیسی (۱۹۶۵-۱۸۸۸)، "گل‌های بدی" شارل بودلر (Chales Baudelaire) شاعر و نویسنده‌ی مشهور فرانسوی (۱۸۶۷-۱۸۲۱) و به‌ویژه "دنیای قشنگ نو" آلدوس هاکسلی (Aldous Huxley) نویسنده و شاعر انگلیسی (۱۹۶۳-۱۸۹۴) و "پرتغال کوکی" آنتونی برجس (Anthony Burgess) رمان‌نویس و منتقد نامدار انگلیسی (۱۹۹۳-۱۹۱۷) اشاره کرد. ... برجسته‌ترین نمونه‌ی شعر ویران‌شهری در ادبیات معاصر فارسی، چکامه‌ی "قصه‌ی شهر سنگستان" سروده‌ی مهدی اخوان ثالث می‌باشد که شاعر در آن با تکیه بر یک زبان کهنه‌گرای حماسی و فاخر، با لحنی سراسر حزن و اندوه و نومیدی و به‌ویژه با به‌کارگیری نمادها و آیین‌های اساطیری ایران باستان، به بیان اوضاع پریشان و نابسامان ایران در دوره‌ی حکومت شاهنشاهی پرداخته است. در شعر معاصر عربی نیز، بابل (Babel)، به عنوان شهر مدرن و شکست‌خورده‌ی عربی، نفرت‌آبادی است. ... " (حیدریان شهری ۹۱-۸۹).

ویران‌شهر نیما و سیاب بازتاب مجموعه‌ای از بدی‌ها و تباهی‌هاست. سرشار است از قحطی، گرسنگی، خستگی و خاموشی. در این شهر به‌خواب‌رفته‌ی مفلوج، مظاهر گوناگون ویرانی همچون: غربت، ترس، اندوه و پریشانی مردم از یک سو، و فساد و شکنجه و بی‌رحمی حاکمان از سوی دیگر پیدا و هویدا است.

"بابل" که در اشعار شاعران معاصر عرب، نماد خرابی و شهرآشوبی است در سروده‌ی "مدینه بلا مطر" سیاب نیز بازتاب‌پذیری و تباهی است. بابل، شهری است که تا صبح بی‌خواب است و صدای باد، برج‌های آن، و ناله‌ی بیماران، تمام شهر را فراگرفته است. آنجا که سیاب می‌گوید: "مدینتا تَورق لیلها نار بلا لهب/... و توشک أن تدق طبول بابل، ثم یغشاها/ صغیر الریح فی أبرجها و أنین مرضاها" (السیاب ۴۸۳). (ترجمه: آتشی بدون شعله، باعث می‌گردد شهر ما تا صبح بی‌خواب بماند/... و چیزی نمانده که طبل‌های بابل کوبیده شوند، سپس آنجا را فراگیرد/ صدای باد در برج‌های بابل و ناله‌ی بیماران). شاعر از غربت و سرگردانی و آوارگی سخن می‌گوید. از گرسنگی و دست‌های خالی و چشمان گودافتاده و سرد. "و نحن نهمیم کالغریاء من دار إلی دار/ لنسأل عن هداياها/ جیاع نحن... وا أسفاه! فارغتان کفاها/ وقاسیتان عیناها/ باردتان کالذهب." (۴۸۵). (ترجمه: و ما همچون انسان‌های غریب از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر

سرگردان هستیم/ تا از هدایای آن بپرسیم/ ما گرسنه‌ایم... آه و افسوس! دستان وی خالی‌اند/ و چشمانش گود افتاده/ سرد همچون طلا). کار به جایی می‌رسد که سایه‌ای از اندوه و پریشانی و پژمردگی و نهایتاً مرگ، قصیده را فرا می‌گیرد. مرگی میان نور و تاریکی. "عذارانا حزانی ذاهلات حول عشتار/.. وغصنا بعد غصن تذبل الکرمة/ بطيء موتنا المنسل بین النور و الظلمة/ له الولیات من أسد نکابد شدقه الأدرد" (۴۸۶). (ترجمه: دوشیزگان ما، ناراحت و پریشان بر گرد عشتار می‌چرخند./ و شاخه‌های درخت انگور، یکی پس از دیگری خشک می‌شوند/ مرگ ما میان نور و تاریکی، کند و زجرآور است/ چه واویلابی است، گویی در زیر آواره‌های بی‌دندان شیری دچار رنج و شکنجه‌ایم). سیاب از مرگ‌اندیشی مردم می‌گوید. از بادهای سرد و ترسناک اسفند. از گرسنگی و ترس و تاریکی. از بچه‌ای که دنبال شیر می‌گردد. "قبور إخوتنا تنادینا/ وتبحث عنک أیدینا/ لأن الخوف ملء قلوبنا، وریاح آذار/ تمز مهودنا فنخاف. والأصوات تدعوننا./ جیاع نحن مرتجفون فی الظلمة/ ونبحث عن ید فی اللیل تطعمنا، تغطینا، نشد عیوننا المتلفقات بزندها العاری./ ونبحث عنک فی الظلماء، عن ثدین، عن حلمة" (۴۸۶). (ترجمه: گورهای برادرانمان ما را می‌خوانند/ و دستان ما تو را می‌جوید/ چرا که ترس سراسر وجودمان را فرا- گرفته، و بادهای اسفندی/ گهواره‌های مان را می‌لرزاند و می‌ترسیم، و صداها ما را فرا می- خوانند/ ما گرسنه‌ایم و در تاریکی می‌لرزیم/ و در شب به دنبال دستی هستیم که ما را غذایی دهد و [لباسی] بپوشاند، و چشمهای مان را به دستان خالی او می‌دوزیم/ و در شب تاریک تو را می‌جوییم، پستان‌های [پر از شیر] تو را و نوک پستانت را). شاعر، حاکمان شهر را فرا می‌خواند و ظلم و قساوت‌شان را مورد نکوهش قرار می‌دهد و می‌گوید: "فیا أربابنا المتطلعین بغیر ما رحمة/ عیونکم الحجار نحسها تنداح فی العتمة/ لترجمنا بلا نعمة/ تدور كأئن رحی بطیقات تلوك جفوننا." (۴۸۶). (ترجمه: ای حاکمان ما که با نگاهی بدور از رحم و مهربانی از بالا به ما می- نگرید. چشمان‌تان صخره‌هایی است که در ظلمت شب رها می‌شوند تا ما را، بی هیچ گناهی، بزنند. صخره‌هایی همچون سنگ بزرگ آسیاب که با چرخش خود، چشمان بیدارمان را خرد می‌کنند).

در سروده‌ی نیما نیز اگرچه نام شهری خاص، به میان نمی‌آید اما در حقیقت تمام نشانه‌های ویران‌شهر در آن دیده می‌شود. "سوی شهر خاموش" نمود ویران‌شهری است که جلوه‌های گوناگون خاموشی و مرگ را بازتاب می‌دهد. تن خسته‌ی شهر، نه جلانی با جان دارد و نه تکانی در تن. شاعر می‌گوید: "شهر، دیری‌ست که رفته‌ست به خواب/ شهرخاموشی

پرورد/ شهر منکوب بجا/ و از او نیست که نیست./ نفسی نیز آوا/ مانده با مقصد متروکش
 او/ مرده را می ماند/ که در او نیست که نیست/ نه جلائی با جان/ نه تکانی در تن." (نیما،
 مجموعه کامل اشعار ۴۵۹). نیما از خستگی و بیهودگی سخن می گوید. از یأس و ناامیدی.
 از فقر، شکنجه، حق غیر خوری، تبهکاری، و از وضعیتی که همه را کور و کر، و روی
 جهان را سیاه کرده است. "خسته‌ی بیم و نهیب/ بیهده روشن فانوس/ بیهده مشتی حیران/
 بیهده پاری مایوس/... و شکنجه به عناد سیهش (همچو سیه زندان‌هاش)/ دم به دم می فشرد
 دندان‌هایش/ و طمع، هرزه درآ، کرده همه چشمان کور/ همچنانی که حق غیر خوری،
 گوش کسان ساخته کر/ و همه روی جهان کرده سیاه." (۴۶۰). شهر نیما شهری است
 مفلوج. شهری که در اثر خواب سنگین، رگ‌هایش خشک شده است. "شهر مفلوج (که
 خشک آمده رگ‌هایش از خواب گران)" (۴۶۱).

آنچه از واکاوی سروده‌های نیما و سیاب بر می‌آید این است که هر دو شاعر به دنبال
 نابسامانی و هرج و مرجی که در جامعه‌ی زمان خود می‌بینند چشم انتظار انقلابی عظیم
 هستند که بتواند همه را چیز را تغییر دهد اما پس از اینکه سلطه‌ی ظالمانه‌ی حاکمان و
 اربابان قدرت و بیهودگی تلاش‌ها و خیزش‌های مردم را می‌بینند امیدشان ناامید گشته و
 بیش از پیش سرخورده می‌شوند. اما شاعر بسان یک بیدارگر و مصلح اجتماعی از هر راهی
 و منفذی برای بیداری و اصلاح جامعه و بهبود امور مردم بهره می‌گیرد، و دوباره و چندین
 باره تلاش خود را از سر می‌گیرد. او اگرچه نگاه ویژه‌ای به نسل جدید و آیندگان دارد اما
 هرگز از مردم هم‌عصر خود به کلی ناامید نگشته و از هر فرصتی برای دمیدن نفسی تازه در
 کالبد نیمه‌جان جامعه استفاده می‌کند. نیما و سیاب از یک سو با ترسیم زشتی‌ها و
 نابسامانی‌های جامعه، و از سوی دیگر، با یادآوری چندباره‌ی امید به کودکان، آیندگان و
 کاروانیانی که برای کمک به این شهر در راه‌اند، سعی می‌کنند خواب و سستی را از چشم
 و تن مردم بزدایند و آنان را به آگاهی و بیداری اجتماعی و سیاسی وا دارند.

۴. دلایل پیدایش ویران‌شهر در کلام دو شاعر

شهر ویران دنیای کنونی در نگاه برخی از شاعران، در سایه‌ی ابهت و تسلط خدایان صنعت،
 قدرت، شهوت و مادی‌گرایی بر روح انسان‌های معاصر، رو به سوی تباهی دارد و تا زمانی که
 ظلم و فساد حاکمان و سکوت و سرخوردگی مردم جامعه پایان نیابد نمی‌توان امید به سامان
 این دیار داشت. در این دو قصیده به وضوح حاکمیت شر، فساد و تباهی به چشم می‌خورد
 بگونه‌ای که هر دو شاعر تغییر اوضاع را بسیار سخت می‌بینند. اما با این حال امید خود را از

دست نداده و چشم به نسل جدید و آینده‌ای روشن دارند. از نگاه ایشان، دو دلیل عمده، عامل اصلی پیدایش ویران‌شهر است که عبارت‌اند از ظلم و فساد حاکمان و سکوت و سرخوردگی مردم.

از مهمترین دلایلی که باعث ایجاد ویران‌شهر نیما و سیاب شده است ظلم و فساد حاکمان است. سیاب از حاکمیت آنان که در این ویران‌شهر بدون هیچ رحم و مروتی چشمان خود را بر اوضاع بسته اند «عیونکم الحجار» شکایت دارد و چشمان تاریک آنها را به سنگ‌هایی تشبیه می‌کند که به سوی مردم بی‌گناه پرتاب می‌شوند. سنگ‌های بزرگی همچون آسیاب که با چرخش خود، مردم را زیر ظلم و فساد خود، ساییده و خرد می‌کنند.

"فيا أربابنا المتطلعین بغیر ما رحمة/ عیونکم الحجار نحسها تنداح فی العتمة/ لترجمنا بلا نقمة/ تدور کأئنرحی بطیعات تلوک جفوننا/ حتی ألفتناها/ عیونکم الحجار کأئنحما لبنات أسوار/ بأیدینا بما لا تفعل الأیدی بنیناها." (السیاب ۴۸۶).

(ترجمه: ای حاکمان ما که با نگاهی بدور از رحم و مهربانی از بالا به ما می‌نگرید. چشمانتان صخره‌هایی است که در ظلمت شب رها می‌شوند تا ما را، بی هیچ گناهی، بزنند. صخره‌هایی همچون سنگ بزرگ آسیاب که با چرخش خود، چشمان بیدارمان را خرد می‌کنند. تا اینکه ما با ستم‌های آنان خو گرفتیم و چشمان سنگ‌بارشان را چون خشت‌های دیواری دیدیم که با دستان خود بنا کردیم. و ساختیم آنچه نباید دستان بسازند.)

نیما نیز در این سروده به "چشمان مهیب" پاسبانان و حاکمان اشاره دارد که از بالا و بر فراز برج‌ها و قلعه‌های حکمرانی خود به مردم خسته می‌نگرند. مردمی که از بیم و مهیب، خسته و درمانده شده‌اند و حیران و سرگردان‌اند.

"شهر را دربندان/ بر عبث در بسته/ پاسبانانش بیهوده به چشمان مهیب/ بر فراز بارو/ خفتگان را دارند/ خسته ی بیم و نهیب/ بیهوده روشن فانوس/ بیهوده مشتی حیران/ بیهوده پاری مایوس." (نیما، مجموعه کامل اشعار ۴۶۰).

نیما در جایی دیگر از زندان و شکنجه می‌گوید و اینگونه می‌سراید:

"و شکنجه به عناد سیهش (همچو سیه‌زندان‌هاش)/ دم به دم می‌فشرد دانهایش" (۴۶۰).

ظلم و ستم حاکمان تا جایی می‌تواند ادامه یابد که مردم در مقابل آنان سکوت کنند و عملاً به فساد و جور حاکم بر جامعه خو بگیرند. آنجا که مردم از ترس شکنجه، فقر و گرسنگی، مطیع امر و جور حاکم ظالم می‌شوند مطمئناً این وضعیت نه تنها باعث رحم و مروت اربابان

خشونت طلب نمی‌شود بلکه روز به روز بر وخامت اوضاع افزوده، و مردم، فقیرتر و سرخورده‌تر می‌شوند. از این روست که هر دو شاعر در کنار ظلم ظالم، سکوت مظلوم را از عوامل اصلی ایجاد ویران‌شهر می‌دانند و بر آن تاکید دارند.

سیاب در این سروده، همچنان‌که اشاره شد، مردم را به مبارزه فرا می‌خواند و به مردم بیدار جامعه و مخصوصاً نسل آینده امید دارد. او از کسانی که خود را به خواب زده‌اند و یا گاهی همچون مرده‌ای هستند و هیچ حرکتی ندارند گله دارد.

شاعر از شهری سخن می‌گوید که سراسر آن را فقر و گرسنگی و ترس فرا گرفته است. مردم جامعه، ناامید و سرخورده، دنبال دستی هستند که آنها را سیر کند و لباسی بر تن عریانشان بپوشاند.

"لأن الخوف ملء قلوبنا، ورياح آزار/ تمز مهودنا فنخاف. والأصوات تدعونا. / جياع نحن مرتحفون في الظلمة/ ونبحث عن يد في الليل تطعمنا، تعطينا." (السياب ۴۸۶).

(ترجمه: چرا که ترس سراسر وجودمان را فرا گرفته، و بادهای اسفندی/ گهواره‌هایمان را می‌لرزاند و می‌ترسیم، و صداها ما را فرا می‌خواند/ ما گرسنه‌ایم و در تاریکی می‌لرزیم/ و در شب به دنبال دستی هستیم که ما را غذایی دهد و [لباسی] بپوشاند.)

در ویران‌شهر نیما، همچون خراب‌آباد سیاب، مردم جامعه دیر زمانی است که در خواب غفلت به سر می‌برند. شاعر در جای جای سروده‌ی خود، اشارات بسیاری به خواب‌زدگی مردم جامعه دارد و گاهی آنان را مردگانی بی‌حرکت می‌پندارد که نه جلائی با جان دارند و نه تکانی در تن. "شهر دیری ست که رفته‌ست به خواب./ (شهر خاموشی پرورد/ شهر منکوب بجا)/ و از او نیست که نیست.

نفسی نیز آوا./ مانده با مقصد متروکش او،/ مرده را ماند./ که در او نیست که نیست. نه جلائی با جان،/ نه تکانی در تن./ و بهم ریخته‌ی پیکره‌ی لاغر اوست،/ بر تنش پیراهن." (نیما، مجموعه کامل اشعار ۴۵۹).

نیما از کسانی گله دارد که دنبال سود کوتاه مدت خود هستند و حاضرند برای این منفعت موقت، سعادت همیشگی جامعه را فدا کنند و همه را در ظلم و ستم نگاه‌دارند و در مقابل کسانی که خواستار خوشبختی واقعی مردم‌اند و خدمت بی‌مزد و منت به مردم دارند زبان طعنه می‌کشایند. شاعر اینان را سفیهان، احمقان و طعنه‌پردازان می‌داند.

"و پی آن که کند قامت جزغال شده دوزخی کوتهشان/ همچو دیوار نمود/ احمقان می کوشند/ که نیاراید دیوار بلندی را قد/ سفها می جوشند/ که به عیبی تن دیواری آید معیوب/ و زبان کج طعنه پرداز/ به رخ خدمت بی منت و مزدست دراز." (۴۶۰).

۵. جدال یأس و امید در اندیشه و کلام دو شاعر

یأس و امید دو مضمون متضاد و مهم در ادبیات هستند که شاعران در طول زندگی ادبی خود با آنها روبرو می‌شوند. رویارویی این دو مضمون و تأثیر آن بر ذهن و کلام شاعر معمولاً همیشگی و ادامه‌دار بوده و می‌توان گفت تعداد اندکی از شاعران و نویسندگان تحت تأثیر کامل و یکنواخت یکی از این دو بوده‌اند. از آنجا که هر شاعر و نویسنده‌ای در طول زندگی خود فراز و نشیب‌های بسیاری داشته و لحظات تلخ و شیرینی را تجربه کرده‌اند طبیعی است که واکنش آنها در مقابل حوادث و اتفاقات مختلف، گاهی خوشبینانه و گاهی بدبینانه باشد؛ بنابراین جدال یأس و امید در ذهن و کلام آنها بصورت مستمر وجود داشته است.

نجوای حزن آلود نیما و سیاب بازتاب رؤیای شاعرانی است که با ترسیم جدال همیشگی پاکی و نا پاکی، سودای آن دارند تا با شکست طلسم کفر و پلیدی، مرگ و ویرانی و ظلمت و اندوه را از چهره تکیده و مبهوت نسل سرگشته‌ی عصر حاضر بزایند. "سوی شهر خاموش" از اشعار سیاسی - اجتماعی نیمایوشیج است که در بهمن ۱۳۲۸ سروده شده است. در این سروده اگرچه حوادث جاری آن زمان با زبانی سمبولیک ظاهر می‌شوند اما بیان شاعر در مورد اتفاقات جامعه چنان است که جایی برای شک و ابهام مخاطب باقی نمی‌گذارد.

این شعر "یک شعر تمثیلی است. این شهر مثالی از ایران روزگار نیماست. شهر درخواب رفته، شهر خاموش، شهر منکوب، شهر شبیه مرده که نه جانی و نه تکانی دارد. اما این شهر به زودی از طریق قافله‌ای که روی به سوی آن دارد و حامل کالایی است، و همچون صبح سفید، پرده‌ی روشنایی و امید از تاریکی و نومیدی می‌گشاید. سخن از شهری است که سنگین از حاملگی شده است و نطفه‌ی جلای دیگری می‌بندد و آن را بیدار و هشیار می‌سازد و بالاخره در این معرکه، یار فریادرسی به مدد سوختگان می‌رسد و سوی شهر خاموش، جرسی می‌سراید." (نیما، مجموعه کامل اشعار ۴۵۹-۴۶۶).

در شرایطی که احتمال تغییر و تحولی در جامعه می‌رود بارقه‌هایی از امید در شعرهای نیما خود را نشان می‌دهد. در این سروده نیز نشانه‌هایی از امید و خوشبینی شاعر برای شهر خاموش و خواب‌زده‌ی آن زمان وجود دارد، اما این خوشبینی، همیشه همراه است با یک نگرانی بزرگ و یک ترس پنهان در دل و یک نومییدی از سرانجام آن.

نیما با بهره‌گیری کامل از تمثیلات و نمادها در اشعارش، در پی بیان شرایط سیاسی و اجتماعی زمانه خود است. او می‌خواهد ایران زمانه‌ی خود را در قالب یک تمثیل روایی ترسیم کند و وضعیت نابسامان جامعه و ظلم و جور حاکمان را به تصویر بکشد. از لحاظ شکل نیز شاعر از چارچوب سنتی و تقلیدی عروض خارج شده و سروده‌ی خود را به صورت شعر تفعیله و در قالبی نو و بلند ارائه می‌نماید.

"مدینه بلامطر" از سروده‌های سیاسی بدرشاگر السیاب است که با زبانی نمادین و رمزگونه بیان شده و دربردارنده‌ی خصوصیات منحصر به فرد و ویژه‌ای است که شاعر به خوبی توانسته است دغدغه‌ها و دل‌آزردگی‌های سیاسی و اجتماعی خود را در فضایی تاریخی و اسطوره‌ای ترسیم نماید و با پناه بردن به رمزاها و نمادهای مختلف پرده از تجربه‌های شخصی و انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی خود بردارد.

از لحاظ شکل و قالب قصیده نیز شاعر از چارچوب سنتی و عروض خلیلی خارج شده و تلاش نموده است افکار و مضامین مورد نظر خود را به صورتی منطقی و منظم و در سبکی ادبی و نوین که همان سبک تفعیله و وحدت موضوعی قصیده است به تصویر بکشد. انتخاب عنوان "مدینه بلامطر/ شهر بدون باران" به خوبی گویای محتوای قصیده و ویران‌شهری است که شاعر در پی ترسیم خشکسالی، خفقان و سرخوردگی مردم آن است.

۱.۵ جلوه‌های یأس

نیما در سروده‌ی "سوی شهر خاموش" در جدال همیشگی یأس و امید است. گاهی مأیوس از همه چیز، شهر را خاموش و تاریک و مردم جامعه را خفتگان و بلکه مردگانی می‌داند که توان هیچ حرکتی ندارند، شاعر سروده‌اش را با سخن از یک ویران‌شهر آغاز می‌کند:

"شهر دیری است که رفته است به خواب. / شهر خاموشی پرورد/ شهر منکوب بجا/ و ازو نیست که نیست. / نفسی نیز آوا. / مانده با مقصد متروکش او، / مرده را می‌ماند. / که ازو نیست که نیست. / نه جلائی با جان/ نه تکانی در تن. / و بهم ریخته‌ی پیکره‌ی لاغر اوست، / بر تنش پیراهن." (نیما، مجموعه کامل اشعار ۴۵۹).

ویران‌شهر نیما به مرده‌ای شبیه است که نه جانی در بدن دارد و نه توان تکانی. مردمان این خراب‌آباد دیر زمانی است که به خواب رفته‌اند و شهر در سکوت و خاموشی کامل است. جامعه از ظلم و زور حاکمان در فشار است و شاعر نومیدانه می‌سراید: "شهر را در بندان/ بر عبث در بسته/ پاسبانانش بیهوده به چشمان مهیب/ بر فراز بارو/ خفتگان را دارند/ خسته ی بیم و نهیب/ بیهده روشن فانوس/ بیهده مشتی حیران/ بیهده پاری مایوس." (۴۶۰)

مردم این شهر، مایوس، خسته و رنجورند و پاسبانان با چشمانی مهیب از فراز باروها آنان را نظاره می‌کنند. شکنجه، ظلم و ستم حاکمان به نهایت خود رسیده است. "و شکنجه به عناد سیهش (همچو سیه زندانهاش)/ دم به دم می‌فشرد دندان‌هایش./ و طمع، هرزه درآ، کرده همه چشمان کور/ همچنانی که حق غیر خوری گوش کسان ساخته کر/ و همه روی جهان کرده سیاه..." (۴۶۱).

شاعر در ادامه به احمقان، سفیهان و طعنه‌پردازان جامعه اشاره می‌کند. هم‌آنان که تلاش می‌کنند جامعه و مردم آن روی خوشی نبینند و اوضاع آن روز به روز نابسامان‌تر شود. "احمقان می‌کوشند/ که نیاراید دیوار بلندی را قد/ سفها می‌جوشند/ که به عیبی تن دیواری آید معیوب/ و زبان کج طعنه پرداز/ به رخ خدمت بی منت و مزدست دراز." (۴۶۳)

سیاب در قصیده‌ی "مدینه بلامطر"، ناامید است. دیر زمانی است خسته و پژمرده شده و امید از دل او و مردم شهرش رخت بر بسته است. شهر از تمام مظاهر زندگی و حاصل‌خیزی خالی است. ابرها آسمانش را پوشانده اما دریغ از قطره‌ای باران. مردم ترسان، گرسنه و چشم انتظار تموزی هستند که با آمدنش سیر شوند و ترسشان از بین برود اما کسی نیست که دل‌شورگی‌های آنان را به آرامش تبدیل نماید. روش‌های مختلف نفی در سراسر این قصیده دلالت بر نفی تمامی چیزهایی دارد که حیات را در این شهر ممکن می‌سازد:

"ولکن مرت الأعوام، کثیرا ما حسبناها/ بلامطر ولو قطرة/ ولا زهر ولو زهرة/ بلائمر کأن نخیلنا الجرداء أنصاب أقمناها/ لندبل تحتها و نموت." (السیاب ۴۸۶). (ترجمه: سال‌های بسیاری سپری شد، چنان زیاد که گمانش نمی‌کردیم. بدون باران... حتی یک قطره. بدون گل... حتی یک شکوفه. بدون میوه، گویی نخل‌های بی شاخ و برگ ما، تیرهای قماربازی هستند که برافراشته‌ایم، تا در زیر آنها پژمرده شویم و بمیریم.)

این یأس و ناامیدی در جاهای دیگری خود را نشان می‌دهد و حکایت از ویران‌شهری دارد که نشانه‌های خرابی آن را در جای جای قصیده می‌توان مشاهده کرد. شاعر از سرگردانی مردم

جامعه سخن می‌گوید. از گرسنگی و دستان خالی و چشمان گود افتاده و ابرهای رعدآسا اما بی باران. از گردباد، از ترس و از انتظار بیهوده‌ی باران.

"ونحن نھیم کالغریاء من دار إلی دار/ لنسأل عن هدایها. / جیاع نحن... و أسفاه! فارغتان کفها، / وقاسیتان عینها/ باردتان کالذهب. / سحائب مرعدات مبرقات دون إمطار/ قضینا العام، بعد العام، بعد العام، نرعاها/ وریح تشبه الإعصار، لامرت کإعصار/ ولا هدأت- ننام ونستفیک ونحن نخشاها." (۴۸۵). (ترجمه: و مانند انسان‌های غریب از خانه‌ای به خانه‌ی دیگر سرگردانیم/ تا از هدایایش بپرسیم/ ما گرسنه‌ایم... آ و افسوس! دستان او خالی است/ و چشمانش گود افتاده/ سرد، همچون طلا/ ابرهای پر رعد و برق اما بی باران/ سال‌ها را در انتظار باران از پس یکدیگر پشت سر گذاشتیم/ و بادی شبیه گردباد، اما نه اینکه چون گردباد بگذرد/ و سپس آرام گیرد/ می‌خوابیم و بیدار می‌شویم درحالیکه همچنان می‌ترسیم.)

آنچه شاعر به دنبال آن است ترسیم جامعه‌ای سرخورده و خفقان‌زده است. جامعه‌ای فحطی زده و بدون باران. سیاب با انتخاب عنوان "شهر بدون باران" و باتوجه به معنای پاک‌ی و شویندگی آن، در پی ترسیم خفقان جامعه و نبود آزادی و بیان فساد حاکمان است و واژگانی همچون: جیاع، و آسفاه، قاسیتان عینها، عیونکم الحجار، بلامطر و لآزهر و... این نابسامانی اوضاع را نشان می‌دهد. سیاب شاعر زمانه‌ی خویش است و آنچه می‌گوید تجلی اتفاقات ناگوار و اضطرابات و هرج مرج روزگار اوست.

"قبور إحوتنا تنادینا/ وتبحث عنک أیدینا/ لأن الخوف ملء قلوبنا، وریاح آذار/ تمز مهودنا فنخاف. والأصوات تدعونا. / جیاع نحن مرتحفون فی الظلمة/ ونبحث عن ید فی اللیل تطعمنا، تغطینا، نشد عیوننا المتلفقات بزندها العاری. / ونبحث عنک فی الظلماء، عن ثدین، عن حلمة". / فیا من صدرها الأفق الکبیر وثدیها الغیمة/ سمعت نشیجنا ورأیت کیف نموت... فاسقینا! نموت، وأنت - وأسفاه - قاسیة بلارحمة." (۴۸۶). (ترجمه: گورهای برادران ما را می‌خواند/ و دستان ما تو را می‌جوید/ چرا که ترس سراسر وجودمان را فرا گرفته، و بادهای اسفندی/ گهواره‌های مان را می‌لرزاند و می‌ترسیم، و صداها ما را فرا می‌خواند/ ما گرسنه‌ایم و در تاریکی می‌لرزیم/ و در شب به دنبال دستی هستیم که ما را غذایی دهد و [لباسی] بپوشاند، و چشمهای مان را به دستان خالی او می‌دوزیم/ و در شب تاریک تو را می‌جوئیم، پستان‌های [پر از شیر] تو را و نوک پستانت را/ پس ای کسی که سینه‌ات افق بیکران است و پستانت ابر پر باران/ ناله‌ی ما را شنیدی و دیدی چگونه می‌میریم... ما را سیراب کن/ می‌میریم و تو -متاسفانه- سنگ‌دلی و بی‌رحمی.)

به عقیده ی سیاب حاصل جدال و کشمکش در این ویران‌شهر میان خیر(النور) و شر(الظلمة)، خستگی و یأس اهالی آنجاست چرا که خود در این جدال نقشی ندارند و تنها بر ظلم و تاریکی اندوه می‌خورند و آرام آرام زندگی و سرسبزی‌شان به زوال و پژمردگی می‌گراید و مرگی را تجربه می‌کنند که کند و زجرآور است. او مردم را به صورتی ترسیم می‌کند که گویی در چنگال شیری اسیر شده‌اند که دندان ندارد اما آنها را در زیر آوارهای خود می‌جود و خرد می‌کند. "و غصنا بعد غصن تذبل الکرمة/ بطيء موتنا المنسل بین النور و الظلمة/ له الولیات من أسد نکابد شدقه الأدرد" (۴۸۶). (ترجمه: و شاخه‌های درخت انگور، یکی پس از دیگری خشک می‌شوند/ مرگ ما میان نور و تاریکی، کند و زجرآور است/ چه واویلابی است، گویی در زیر آوارهای بی‌دندان شیری دچار رنج و شکنجه‌ایم)

۲.۵ جلوه‌های امید

آنچه حائز اهمیت است اینکه در جدال امید و نومیدی، این خوش‌بینی و امید به آینده است که بر ذهن دو ادیب تسلط بیشتری داشته و توانسته است تاثیر نهایی را بر کلام ایشان بگذارد. عنوانی که نیما برای سروده‌ی خود انتخاب می‌کند "سوی شهر خاموش" است و خاموشی واژه‌ای است که شاعر با کاربست آن سعی در به‌تصویر کشیدن اوضاع و شرایط نابسامان سیاسی و اجتماعی و فساد حاکمان دارد. قرار گرفتن واژه‌ی "سوی" در کنار خاموشی یادآور نور است که با خاموشی نوعی ایهام تضاد به وجود آورده است و این نشان دهنده‌ی پارادوکسی امیددهنده در کلام شاعر است. نیما اعتقاد دارد که نوری خواهد بود و درنهایت تاریکی‌ها را از بین می‌برد. این شهر به ظاهر ساخته‌ی ذهن نیما است ولی در اصل یک شهر واقعی است که نیما نام اصلی آن را برداشته و به آن، عنوان "نور خاموش" داده است. نیما به عنوان شاعری سمبولیک و کمتر رمانتیک، در قصیده "سوی شهر خاموش" از واژه‌ی "خاموش" برای ترسیم اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی جامعه و فساد حاکمان آن و از واژه‌ی "سو" برای ترسیم روشنی و نور و پایان یافتن دوره‌ی ظلم و ستم بهره گرفته است. استفاده از نمادهای طبیعی از جمله نماد "نور" در ادبیات معاصر فارسی به‌ویژه پس از ظهور شاعران نمادگرا(سمبولیسم) اهمیت ویژه‌ای یافت. طبیعی است که نیما به عنوان پیشاهنگ سمبولیسم در ادبیات معاصر فارسی، از انواع نمادها بهره برده و آنها وارد شعر فارسی کند. "سمبولیسم در شعر معاصر ایران، با نیمایوشیخ آغاز می‌گردد. او تحت تأثیر سمبولیست‌های

فرانسوی و مطالعه‌ی آثار آنان، برخی از ویژگی‌های سمبولیسم را وارد شعر فارسی کرد." (پورنامداریان ۲۲۹).

نیما در سروده‌ی خود به نبرد راستی و کژی و جدال میان ظلمت شب و سپیده‌ی صبح اشاره می‌کند. او بر این باور است روزگاری کاروانی از راه خواهد رسید و با خود نور و روشنایی را خواهد آورد و جان‌هایی را که به فسون و نیرنگ در خاک مذلت رفته‌اند بیدار خواهد ساخت و غبار اندوده شده بر چهره‌های ایشان را خواهد سترد. "خواب می‌بیند (خوابش شیرین) / که بر او بگذشته‌ست / منجمد با تن او مانده، شبان سنگین / و افق می‌شکند. / همچو در برزخ زندان سیاه / و آرزویی که فلج آمده بودش اکنون / بسته در زمزمه‌ی صبح نفس / جسته در مسکن بیداران راه / وز بر راه، در اندوده‌ی لرزان غبار / می‌گریزند روان‌هائی دروغ (پای تا سر شکمان) / که از آنان به فسون داشت تن خاک فروغ / در رسیدست، گران بار به تن، بر در شهر / کاروان ره دور. / قامت آرای نوایش (به شکوه / همچو دیوارسحر، / که در او روشنی صبح به رقص) / قد بیاراسته‌ست / آنچه کاو بودش در خواهش دل / کاروان نیز به دل خواسته‌ست." (نیما، مجموعه کامل اشعار ۴۵۹).

نیما با وجود تمام بدی‌ها، خوشبین است که خاموشی شهر خاموش روزی پایان می‌پذیرد و به روشنایی می‌گراید. او می‌گوید: "شهر بیدار شده‌ست / شهر هشیار شده‌ست. / مژه می‌جنبش از جا رفته / و جدای از هم‌آور نگهش / سوی دنیا رفته. در تشنج تن اوست / و نفس در تشویش. / دستش آرام و سبک می‌گذرد / بر جبینش مغرور / از صدای پای / لب او می‌شکند / بوسه دورادور." (۴۶۳). یا آنجا که می‌گوید: "آید آن روز خجسته که بجا آورده او / دوست از دشمن و دشمن از دوست / و به هر لحظه‌ی روشن شده‌ای بیداری / بر کفش شربت نوش / گرم خواند با او / بدواند با او / و ندر اندازد در مخزن رگ‌هایش هوش / همچو مرغی که به هوش آید جان برده به‌در / از درون قفسی / سوی شهر خاموش می‌سراید جرسی." (۴۶۴).

شاعر در پس نومیدی، کور سوی امیدی می‌بیند. او در دلش امیدی به پایان تاریکی و دمیدن صبح روشن دارد.

"(چو پیام نفس کوبه‌ی صبح سفید) / می‌گشاید به فراوان بخشی / در دلش گنج امید." (۴۶۴). شاید منتظر ظهور فریادرسی است و جرسی که به سوی این شهر خاموش به صدا درآید: "وندین معرکه در رستاخیز / می‌رسد سوختگان را به مدد / یار فریادرسی / سوی شهر خاموش / می‌سراید جرسی" (۴۶۵).

سیاب نیز در قصیده‌ی "مدینه بلامطر"، با کاربست دو اسطوره‌ی عشتار و تموز و بازگشت آنها به شهر بابل با خوش‌بینی به امور جهان نگریسته و قصیده را با امید به انجام می‌رساند. سیاب در این سروده از اسطوره‌های عشتار یا همان ایشتار (خدای عشق و باروری) و تموز (خدای گیاهان و بهاران) برای بیان حاصل‌خیزی و سرسبزی پس از خشک‌سالی بهره می‌برد. "تموز، در ادبیات دینی بابل، به عنوان همسر یا معشوق جوان ایشتار(عشتار)، ظاهر می‌شود." (محمدی فشارکی ۱۱۰). "اطلاعات موجود درباره‌ی نحوه‌ی وصلت تموز و ایشتار، پراکنده و مبهم است، اما از منابع در دسترس می‌توان فهمید که تموز هر سال می‌مرد و از زمین پرسرور به جهان تیره و تار زیر زمین فرومی‌شد و هر سال معشوق خداگونه‌اش در جستجوی او به سرزمینی که از آن بازگشتی نبود، یعنی جهان تاریکی که همه جای آن را غبار پوشانده بود، سفر می‌کرد. در مدت سفر و غیبت او، شور عشقی در عالم در کار نبود و به تبع آن، مردمان و حیوانات تولید مثل را فراموش می‌کردند..." (الیاده ۴۷). "سرانجام در پی درخواست پدر و برادر ایشتار و عقیم ماندن عالم، پیکی از سوی خدای بزرگ، عازم رهانیدن ایشتار می‌شد؛ خدایی که همه چیز در حیات خود به او وابسته بود. ملکه سنگدل جهان زیرین، (خواهر ایشتار)، در ابتدا در برابر درخواست پیک خدایان مقاومت می‌کرد و از زنده کردن و رها کردن آنها امتناع می‌ورزید، اما بالأخره به کراهت اجازه می‌داد که به ایشتار آب حیات بپاشند. به هر حال، ایشتار پس از زنده شدن دوباره، به همراهی معشوق خود، تموز به جهان زیرین بازمی‌گشت؛ بازگشتی که همزمان با آن، همه طبیعت از نو زنده می‌شد." (فریزر ۳۵۸ و ۳۵۹).

"در این قصیده، بهره‌مندی سیاب از نماد عشق عشتار و تموز در سطح اسطوره‌ای و نمادین از جایگاه خاصی برخوردار است؛ عشقی که سرمنشأ زندگی، مبارزه و انقلاب است، عشقی که شاعر سرخورده‌ی معاصر عرب به آن پناه می‌برد تا از رکود حاکم بر وطنش شکوه کند. به همین دلیل، سیاب در این قصیده، وضعیت خشک‌سالی و قحطی را که عراق در آن شرایط با آن مواجه بوده به تصویر می‌کشد؛ هنگامی که در انتظار انقلاب است و آن انتظار را به شکل تراژیک و جذاب ترسیم می‌کند؛ تا جایی که می‌توان این قصیده را از بارزترین قصیده‌های تموزی در آن هنگام دانست، هنگامی که او خشک‌سالی را به تصویر می‌کشد امید به حاصل‌خیزی و رشد را در آینده‌ای نزدیک لمس می‌کند؛ بنابراین در برابر هر تصویر ناباروری، تصویری از امید و حاصل‌خیزی است." (جاسم ۳۵ و ۳۶). ابتدا شاعر از سر نو میدی این گونه می‌سراید: "و فی غرفات عشتار/ تظل مجامر الفخار خاویة بلا نار/ ویرتفع الدعاء کأن کل حناجر القصب/ من

المستنقعات تصیح: / لاهئة من التعب / تؤوب إلهة الدم، خبز بابل، شمس آذر. " (السیاب ۴۸۴) (ترجمه: و در اتاق‌های ایشتار/ همواره منقل‌های سفالین، خاموش و بدون آتش هستند/ دعاها به سوی آسمان بلند است، گویی حنجره‌های نی از درون باتلاق‌ها فریاد می‌زنند/ از خستگی له له زنان: / الهی خون، نان بابل، خورشید بهاران باز می‌گردد. اما در ادامه امیدی در او ایجاد می‌شود و می‌گوید: "صحا تموز، عاد لبابل الخضراء یرعاها" (۴۸۳). ترجمه: تموز بیدار شد، به بابل سرسبز بازگشت تا آن را حمایت کند.)

بدرشاگر السیاب به عنوان یکی از شاعران نمادگرای ادبیات معاصر عربی اهتمام ویژه‌ای به استفاده از نمادهای طبیعی در اشعار خود دارد. در این میان، نماد "باران" از چنان جایگاهی برخوردار است که شاعر در یکی از زیباترین اشعار خود به نام "أنشودة المطر"، واژه‌ی باران را به عنوان واژه‌ی کلیدی و محور قصیده به‌کار برده است. "یکی از نمادهای طبیعی که سیاب در شعر خویش، از آن استفاده ابزاری نموده، باران است که از آن برای بیان دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی عصر خود بهره برده و تصویری از جهان دلخواه خود ارائه کرده است. باران در شعر او از یک عنصر طبیعی به لفظی سرشار از مفاهیم ژرف و سنگین و ترنمی سحرآمیز تبدیل شده که فیضانی روح‌بخش به قصاید می‌بخشد و دلالت‌های بی‌شماری در آن انشاء می‌کند." (رجائی ۸۷). "باران در شعر سیاب، گاه متفاوت‌تر از همیشه رنگ معنوی دارد و با تموز، الهی سرسبزی، پیوند می‌یابد. شاعر در قصیده "مدینة بلا مطر" زمانی که می‌خواهد بر مرگ روحی و معنوی اعراب اشاره کند بر مرگ تموز تاکید می‌کند." (بلاطه ۲۵۴). در شعر سیاب، باران نماد پاکی و پاکیزگی است. او بارش باران را هدیه‌ای آسمانی می‌داند. هدیه‌ای که ابرها برای پاکی اهل زمین و بخشش گناهان وی فرو می‌ریزند. "علی هبة من الغیمة/ علی رعشات ماء، قطرة همست بها نسمة/ لنعلم أن بابل سوف تغسل من خطایها." (السیاب ۴۸۷). (ترجمه: بر هدیه‌ای از ابر/ بر ریزش‌های لرزان آب، قطره‌ای که نسیم در گوشش زمزمه می‌کند/ که بدانیم بابل به زودی از پلیدی‌هایش پاک خواهد شد.)

"باران در شعر سیاب، زندگی‌بخش است. باران یک رستاخیز است و می‌تواند به زندگی سیاسی و اجتماعی که از دید سیاب مرده است حیاتی دوباره بخشد و یک زندگی پاک سیاسی و اجتماعی، عقلانی، و آکنده از تفکر را زنده کند." (کمال زکی ۲۶۲). سیاب در قصیده‌ی "مدینة بلا مطر" از نجات‌دهنده‌ای صحبت می‌کند که با شکوفه و باران می‌آید: "ومنقذه الذي في كل عام من هناك يعود بالأزهار والأمطار." (السیاب ۴۸۶). (ترجمه: و نجات‌دهنده‌ی او که هر سال از آن‌جا با شکوفه‌ها و باران‌ها برمی‌گردد.)

شاعر چشم‌انتظار ابری است که بیاید و سرزمین تشنه‌ی بابل را سیراب گرداند: "وحول ترابها الظمان، من عمد وأسوار/ سحاب.. کان لولا هذه الأسوار رواها." (۴۸۷). (ترجمه: و در اطراف خاک تشنه‌ی آن، از ستون‌ها و دیوارها/ ابری .. که اگر این دیوارها نبودند همه جای آنرا سیراب می‌گرداند.)

او در قصیده‌ی "مدینه‌السنندباد"، از حیات‌بخشی باران می‌گوید و به ستایش آن و خدایی که خلقش نموده است می‌پردازد: "وجئت یا مطر/ تفجرت منک السماء و الغیوم/ وشقق الصخر/ وفاض من هباتک الفرات واعتکر/ وهبت القبور، هز موتها وقام/ وصاحت العظام:/ تبارک الإله، واهب الدم المطر." (۴۰۹). (ترجمه: باران تو آمدی/ آسمان و ابر جوشید و تو را پراکند/ و تخته سنگ‌ها شکافت/ و از فیضان بخشش تو، فرات پرآب گشت/ و مردگان بیدار شدند و گورها شکافت/ استخوان‌ها فریادها برآورد/ بزرگ است خداوندی که خون به باران می‌بخشد!)

در قصیده‌ی "مدینه بلامطر"، برخی ابیات و به‌ویژه ابیات آغازین آن، حکایت از ناامیدی دارد اما شاعر در جای جای قصیده در پس هر نومیدی، نور امید می‌بیند و نشان می‌دهد از نظر او پیروزی نهایی با امیدواران است.

"وفي أبد من الإصغاء بين الرعد والرعد/ سمعنا لا حفيف النخل تحت العارض السحاح/ أو ما وشوشته الريح حيث ابتلت الأدواح/ ولكن خفقة الأقدام والأیدی/ وكررة و"آه" صغيرة قبضت بيمينها/ على قمر يرفرف كالفراشة، أو على نجمة.. / على هبة من الغيمه/ على رعشات ماء، قطرة همست بما نسمة/ لنعلم أن بابل سوف تغسل من خطاياها" (۴۸۷).

(ترجمه: و در ابدیتی میان شنیدن رعدها/ شنیدیم اما نه صدای خش خش درختان خرما را در زیر ابرهای پر باران/ یا آنچه باد به حرکت درمی‌آورد و درختان را خیس می‌کند/ بلکه صدای دست‌ها و پاهایی بود/ و صدای خنده و "آه" دخترکی که با دست راست خود/ روی ماه یا ستاره را گرفته که همچون پروانه پر می‌زد/ بر هدیه‌ای از ابر/ بر ریزش‌های لرزان آب، قطره‌ای که نسیم در گوشش زمزمه می‌کند/ که بدانیم بابل به زودی از پلیدی‌هایش پاک خواهد شد.)

شاعر در ورای همه‌ی سختی‌ها و ناکامی‌ها، کورسوی امید به آینده دارد و امیدوار است که نسل آینده و کودکان این سرزمین بتوانند با انقلابی عظیم، دیوارهای ظلم و فساد حاکمان را فرو ریزند و رشد و حاصل‌خیزی را دوباره به سرزمین بابل بازگردانند. او معتقد است اگر این حاکمان زورگو و مستبد نباشند ابرهای باران‌زا دوباره بر فراز این سرزمین می‌آیند و می‌بارند و تشنگان را سیراب می‌کنند.

"وأبرقت السماء كأن زنبقة من النار/ تفتح فوق بابل نفسها. وأضاء وادينا/ وغلغل في قرارة أرضنا وهج فعرها/ بكل بدورها وجذورها وبكل موتاها./ وسح وراء ما رفعته بابل حول حماها/ وحول ترايبها الظمان، من عمد وأسوار/ سحاب... كان لولا هذه الأسوار رواها!" (۴۸۶). (ترجمه: و آسمان برقی زد، گویی گل زنبقی از آتش/ بر فراز سرزمین بابل شکفته شد و سرزمین ما را روشن کرد/ و شعله‌ای در دل سرزمین ما نفوذ کرد و آنرا از تمام دانه‌ها و ریشه‌ها و مردگان پاک کرد/ و در ورای آنچه بابل را احاطه کرده، از دیوارها و قلعه‌ها/ و در اطراف خاک تشنه‌ی آن ابری بارید/ ابری که اگر این قلعه‌ها نبودند همه جا را سیراب می‌کرد).

اگرچه ویران‌شهر نیما سراسر خفقان است و ترس، اما مقطع پایانی قصیده، با عبارت «أن بابل سوف تغسل من خطاياها» نشان می‌دهد که شاعر ناامید نگشته و امید به پاک شدن شهر از هر بدی و فساد دارد.

۶. نتیجه

وضعیت و فضای مشابه سیاسی حاکم بر ایران و عراق قرن بیستم بر فضای ادبی آن نیز تأثیر گذاشته و در موارد متعددی، هم‌نوایی و تشابه فکری و ادبی بسیاری میان ادیبان و نویسندگان این کشورها وجود دارد. آب در ظروف مرتبته در یک سطح قرار می‌گیرد. آنچه در این صد ساله در شعر عرب اتفاق افتاده است عینا در شعر فارسی نیز روی داده است، با تفاوت‌های مختصری که برخاسته از شرایط متفاوت فرهنگ‌ها و ساختارهای حیات این دو قوم است. نیما و سیاب، پیشگامان شعر نو در ادب معاصر فارسی و عربی، در اوج این تشابه فکری و ادبی‌اند و در زمینه‌های گوناگونی مورد توجه و بررسی ادیبان و پژوهش‌گران حوزه‌ی نقد و ادبیات تطبیقی بوده و خواهند بود. با تأمل در دو سروده‌ی "سوی شهر خاموش" و "مدینه بلا مطر"، درمی‌یابیم که فضای سیاسی و ادبی حاکم بر فکر و اندیشه‌ی دو نویسنده تا چه اندازه به هم نزدیک بوده، و چگونه توانسته است بر گفتار، چارچوب و حتی عنوان دو سروده تأثیر بگذارد. جلوه‌های یأس و ناامیدی در کلام دو شاعر از ابتدای قصیده، خود را واضح‌تر نشان داده و می‌توان گفت که ناامیدی کامل، بر فضای قصیده حاکم است. میانه‌ی قصیده شاهد وضعیت شناوری است که در آن دو شاعر در شرایط مختلف و در جدال نفس‌گیر یأس و امیدند. اما آنچه شایسته‌ی اهمیت است اینکه هرچه به پایان قصیده نزدیک‌تر می‌شویم این یأس و ناامیدی رنگ باخته و جای خود را به امید و خوش‌بینی می‌دهد. در هر دو، ابتدا سخن از شهر است و توصیف انواع مشکلات و نامایمات آن. وضعیت پریشان و بی‌سامان مردم ستم‌دیده و

ظلم و جور حاکمان. اما آنچه در ادامه می‌بینیم امید به آینده است و نسل جدید. آنان امیدوار به پیروزی نهایی هستند و سعی می‌کنند مردم را از مسائل و مشکلات جامعه آگاه کنند.

پس از بررسی و تحلیل دقیق دو سروده، نتایجی به شرح ذیل حاصل می‌آید:

- بازکاوی سروده «سوی شهر خاموشی» از نیمایوشیج و «مدینه بلامطر» از بدر شاکر السیاب حاکی از آن است که بخشی از رویکرد نومیدانه و غمگینانه‌ی دو شاعر، ریشه در تلاش آنان برای نمایش دقیق و روشن اوضاع زمانه‌ی خود و سعی در آگاهی و بیداری مردم از خواب غفلت داشته است.

- هر دو شاعر تلاش می‌کردند بذر امید در دل مردم بکارند و آنان را نسبت به تغییر و تحولی عظیم و شاید انقلابی بزرگ توسط آنان یا نسل آینده امیدوار کنند. از این‌روست هر جا سخن از زشتی و پلیدی به میان می‌آید پس از آن امیدی زنده می‌شود و شهر از وجود شر و تباهی پاک می‌گردد. و هر جا صحبت از سرخوردگی و خواب مردم جامعه است پس از آن بارقه‌هایی از هوشیاری و بیداری عمومی خود را می‌نمایاند.

- سیاب از حاکمیت آنان که در این ویران‌شهر بدون هیچ رحم و مروتی چشمان خود را بر اوضاع بسته اند شکایت می‌کند و چشمان تاریک آنها را به سنگ‌هایی تشبیه می‌کند که به سوی مردم بی‌گناه پرتاب می‌شوند. نیما نیز در سروده‌ی خود به امیدی عاری از پشتوانه اشاره دارد که ساکنان شهر را چونان تشنه‌ای وصف کرده است که دل به برکه‌ای سراب‌گونه دارند. او روشنایی فانوس‌های امید را بیهوده و سنگینی قلعه‌های ناامیدی را باعث خاموشی این فانوس‌ها می‌داند و برای رهایی اسیران از چنگال گرگ، فریاد بر می‌آورد. هر دو شاعر بر این باورند تا زمانی که ظلم و فساد حاکمان و سکوت و سرخوردگی مردم جامعه پایان نیابد نمی‌توان امیدی به سامان این دیار داشت. در هر دو سروده به وضوح حاکمیت شر، فساد و تباهی به چشم می‌خورد بگونه‌ای که هر دو شاعر تغییر اوضاع را بسیار سخت می‌بینند. اما با این حال امید خود را از دست نداده و چشم به نسل جدید و آینده‌ای روشن دارند.

- در جدال یأس و امید، سیاب با کاریست دو اسطوره‌ی عشتار و تموز و بازگشت آنها به شهر بابل با خوش بینی به امور جهان نگریسته و قصیده را با امید به انجام می‌رساند. هرچند برخی ابیات او حکایت از ناامیدی دارند ولی در نهایت، روشنی و امید است که جای یأس و بدبینی را می‌گیرد. نیما نیز با وجود تمام بدی‌هایی که می‌توان نوعی از آن را در این ویران‌شهر دید،

باز ناامید نگشته و خوشبین است که خاموشی شهر خاموش روزی پایان پذیرد و به روشنایی بگراید.

References

Al-Sayyab, Badrshaker. *Al-Aamal Al- Sheriiah Al-Kamelah*. Baghdad: Dar Al-Hurriya Publications for Printing and Publishing, 2003.

Balata, Issa. *Bader Shaker Al-Sayyab; His Life and Poetry*. Beirut: The Arab Foundation for Studies and Publishing, 2007.

Elijah, Mircea. *Fundamental Scriptures from Around the World*. First Edition. Translated by Mani Salehi Allameh. Tehran: Faravan, 2006.

Fraser, James George. *The Golden Bough*. Translated by Kazem Firoozmand. Tehran: Agah, 2004.

Heidarian Shahri, Ahmad Reza. And Kolsoom Siddiqui. "Neshanehaei az Viranshahr dar Sher e Khalil Hawi". *Journal of Literary Criticism*, vol. 61, no. 3 (2012): 88-114.

Jasem, Mohammad. *Ramz va Ostureh dar Sher e Moaser e Iran va Arab, Barresi Tatbighi Ramzgeraei dar Sher Badr Shaker al Saiiab va Mehdi Akhavan Sales*. Tehran: Negah Publications, 2015.

Kamal Zaki, Ahmad. *Studies in Literary Criticism*. Beirut: Dar Al-Andalus, 1991.

Karimi, Fatima, and Mohammad Taheri. "A Comparative Study of Utopia Thoughts in the Poems of Nima Yooshij and Walt Whitman". *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 25, no. 2 (2021): 514-539

Maarroof, Yahya, and Roshanak Veisi. "Barresi Tatbighi Mafhoom e Nomadin e Baran dar Sher e Saiiab va Akhavan Sales". *Journal of Comparative Literature*, Shahid Bahonar University, vol. 4, no. 7 (2012): 175-193.

Mohammad Rezaei, Ali Reza, and Somayeh Armat. "A Comparative Study of the Poems of Badr Shaker and Nima Yooshij". *Journal of Comparative Literature Studies*, vol. 2, no. 6 (2008):161-174.

Mohammadi Fesharaki, Mohsen, and Jabbar Nasiri. "Barresi e Nomood e Osture e Barvari dar Hamase e Borzoonameh bar Asas e Nazarie e George Fraser". *Quarterly Journal of Literary Research*, Allameh Tabatabai University. vol. 20, no. 67 (2016): 127-145.

Najafi, Zohreh. "Analysis of the Semiotic and the Symbolic in Ghesseye Shahre Sangestan Based on Kristeva's Theory" ["Tahlil Amre Neshaneii va Amre Nomadin dar Ghesseye Shahre Sangestan bar Asase nazarie ye Kristeva"]. *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 22, no 2. (2018): 615-693.

Nazari Monazzam, Hadi, and Soraya Rahimi. "The Aesthetics of Stylistic Features in the Poem of Madinaton Bela Matar by Badrashaker Al-Sayyab". *Research Journal in the Arabic Language*, no. 19 (2018): 49-67.

Pournamdarian, Taghi. *Khaneh – am Abrist*. Second Edition. Tehran: Soroush Publications, 2002.

Rajabi, Farhad. "Marge Zandegi Bakhsh dar Sher e Badr Shaker al Saiiab va Nima Yooshij". *Journal of Arabic Literature*, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, vol. 3, no 2 (2011): 185-206.

Rajaei, Najmeh. "Chehre Zaman dar Sher e Moaser e Arabi". *Journal of the Faculty of Literature and Humanities*, Ferdowsi University of Mashhad, vol. 36, no. 153 (2002):146-157.

Shafiee Kadkani, Mohammad Reza. *Sher e Moaser e Arab*. Tehran: Sokhan Publications, 2001.

Yooshij, Nima. *Majmooye Kamele Ashaar*. Tehran: Negah Publications, 1991.

--- . *Majmooye Kamele Ashaar e Nima*. Edited by Siroos Tahbaz, Negah Publications, 1996.